

متن درس خارج فقه بحث صلاة الجمعة استاد اراکی دامت برکاته روز یک شنبه هیجدهم آذر ۸۶

دلیل هشتم از ادله ای که می توان به آنها استناد جسب برای اثبات شرطیت امام او من نصبه در صحت صلاة الجمعة و مشروعیت آن مجموعه ای از روایات مرسله یا شبه مرسله ای است که به آنها استناد شده است که این مجموعه را ما طبعاً للمحقق خوئی ره با هم بررسی می کنیم مرحوم آقای خوئی تعداد از این مجموعه را در تقریرشان مطرح کرده اند

آن تعداد عبارت است از اولاً روایت دعائم الاسلام «منها»: الخبر المروى عن دعائم الاسلام عن علی (ع) أنه قال لا یصلح الحکم و لا الحدود و لا الجمعة إلا للإمام أو من یقیمه الامام «دعائم الاسلام الجزء ۱ ص ۱۸۳ طبعة دار المعارف الى قوله الا بإمام و أضيف إليه فی الهامش: أو لمن یقیمه الامام.» روایت دوم روایتی است که از اشعثیات نقل شده است روایت چنین است که در اشعثیات از امیر المومنین روایت شده است که فرمود «منها»: ما روی عن الأشعثیات: من أن الجمعة و الحكومة للإمام المسلمین «لم نثر فیها علی هذا الحدیث نعم ورد فیها: ان علیاً (ع) قال:

لا یصلح - یصح - الحکم و لا الحدود، و لا الجمعة إلا بإمام و نحوه مما يدل علی هذا المضمون راجع ص ۴۲.» روایت سوم روایتی است که ابن عصفور به نقل آقای خوئی در کتابش روایت کرده است که از ائمه اطهار روایت کرده است که فرمودند «منها»: ما رواه الفاضل ابن عصفور عنهم (ع) من ان الجمعة لنا و الجماعة لشیعتنا «الفرحة الإنسیة للشیخ حسین آل عصفور ص ۱۳۹.» این مجموعه روایاتی است که مرحوم آقای خوئی به حسب تقریریشان نقل کرده اند ، مقرر بحث مرحوم آقای خوئی، در حاشیه کتاب ، می فرماید ، در آن روایت دعائم الاسلام ، در متن روایت جمله «او من یقیمه الامام» نیست ، بلکه در هامش این جمله را محشی ، معلق ، مصحح ، اضافه کرده است ، محدث نوری رض در مستدرک همین روایت را از دعائم الاسلام روایت کرده است با لفظ دیگری چنین روایت کرده است از دعائم الاسلام

۶۳۰۶- ۴ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا جُمُعَةَ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ عَدْلٍ تَقِيٍّ

۱- وَ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا يَصْلَحُ الْحُكْمُ وَلَا الْحُدُودُ وَلَا الْجُمُعَةُ إِلَّا بِإِمَامٍ عَدْلٍ

مستدرک الوسائل ابواب صلاة الجمعة باب ۵ حدیث ۵

مطلبی هم که از مرحوم آقای خوئی در تقریر نقل کردیم التنقیح کتاب الصلاة ج ۱ ص ۵۰ همین روایت را ، نه آن روایتی را که آقای خوئی از اشعثیات نقل می کند ، همین روایت را ، همین روایت دعائم الاسلام را ، در اشعثیات به شکل دیگری با لفظ دیگری روایت کرده اند ، روایت اشعثیات چنین است

أخبرنا محمد حدثني موسى حدثنا أبي عن أبيه عن جده جعفر بن محمد عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن أبيه أن

علياً ع قال لا يصلح [يصح] الحكم و لا الحدود و لا الجمعة إلا بإمام

الجعفریات - الأشعثیات، ص: ۴۳

کتاب الاشعثیات المطبوع مع قرب الاسناد ص ۴۳

این سه روایت اما روایت اولی ، که روایت دعائم الاسلام باشد ، سند ندارد ، روایت مرسله است ، در دعائم ، چون روایات دعائم الاسلام مرسلات هستند ، و نمی توان به صرف روایت قاضی نعمان مصری ، مولف دعائم الاسلام برغم آنکه بر تشیع اثنی عشری او برخی شهادت داده اند ، چون مرحوم محمد بن نعمان مصری مولف دعائم الاسلام قاضی القضاات دولت بنی فاطمه - فاطمیون - در مصر بود «المؤلف: أبو حنیفة، النعمان بن محمد بن منصور التمیمی المغربي وفاة المؤلف: ۳۶۳ هـ ق» و کتاب دعائم الاسلام را هم نوشت ، که این کتاب در مصر هم خوب چاپ شده است این را برای دولت فاطمیون نوشت مثل قانون اساسی یا کتاب قانون مدنی دولت فاطمیون ، کتاب فقه آنها بود ، تعدادی از علمای ما عقیده مند هستند ، که قاضی نعمان مصری شیعه اثنی عشری بوده ، و لذا این کتاب را که تدوین کرده است همه روایات این کتاب را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است ، حذف اسناد هم که کرده است برای همین بوده است که معلوم نشود قضیه از چه قرار است، به تواند بر مبنای فقه جعفر بن محمد بن الصادق ، دولت بنی فاطمه را آنجا اداره کند همین طور هم بوده یعنی فاطمیون غالباً به فقه جعفر بن محمد الصادق عمل می کرده اند در دوران حکومت شان ، ولی خوب به صرف این که قاضی نعمان

مصری شخص ثقه ای بوده عالم بوده اثنی عشری بوده ، ما نمی توانیم به روایاتی که در آنجا نقل کرده اعتماد کنیم ، به هر حال باید روایت باید سند داشته باشد ما ببینیم سند روایت چه وضعی دارد ، و لذا روایاتش مرسله است ، دیگه از مراسلات صدوق که بالاتر نمی تواند باشد ، ما برای مراسلات صدوق هم اعتباری قائل نیستیم ، مگر این که قرینه خارجیّه ، تایید کند مضمون روایت را ، که موجب اطمینان شود ، یا حجت دیگری بر صحت مضمون قائم به شود ، والا به صرف این که مرحوم صدوق ره روایت را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا به سائر معصومین نسبت به دهد حجیت ندارد ، حالا روایات دعائم الاسلام هم به همان میزان حجیت نخواهد داشت ، بیش از مراسلات صدوق نمی توان برای آن بها قائل شد ، از سوی دیگر همان طوری که عرض شد ، این روایت را اشعثیات هم نقل می کند ، خوب اشعثیات دیگر مسند است مرسل نیست ، روایاتی که در کتاب اشعثیات آمده است ، مسند است با سند است ، کتاب اشعثیات مجموعه روایاتی است که اسماعیل بن موسی بن جعفر علیهم السلام ، این کتاب را تألیف کرده است ، تدوین اوست ، تدوین اسماعیل فرزند امام موسی کاظم یعنی برادر حضرت رضا صلوات الله علیها ، اسماعیل فرزند امام کاظم علیه السلام رفته است در مصر ، و در همان جا هم رحلت کرده است ، وقاعدتاً باید همان جا هم مدفون باشد ، این کتاب را آنجا ایشان تألیف کرده است ، فرزند ایشان به نام موسی بن اسماعیل این کتاب را از ایشان روایت می کند ، بعد شخصی به نام محمد بن محمد بن الاشعث این کتاب را از موسی فرزند اسماعیل روایت می کند ، محمد بن محمد بن الاشعث برای ما مجهول است ، اگرچه موسی فرزند اسماعیل هم برای ما مجهول است ، لکن اگر فرض موسی فرزند اسماعیل را ما اعتماد کنیم بر روایتش ، ولی محمد بن محمد بن الاشعث را نمی توان بر روایتش اعتماد کرد ، سائر رجال سند کسانی که از محمد بن محمد بن الاشعث ، این که می گویند اشعثیات به همین دلیل است ، لکن کسانی که این کتاب را از محمد بن محمد بن الاشعث روایت کرده اند بسیاری از آنها مجهول هستند ، مجاهیل هستند ، ما سند معتبری به این کتاب نداریم ، این که هم گفته شود ، این کتاب شهرت داشته و به شهرتش اکتفا کنیم ، شهرتش اولاً خود شهرتش محل اشکال است ، چون شهرتش برای ما محرز نیست ، حداقل رواة دست اول ما نظیر مرحوم کلینی ره مرحوم صدوق ره روایتی از این کتاب نقل نکرده اند

برای ما ، که منشأ اعتماد ما بر کتاب و اثبات شهرت این کتاب در آن زمان باشد ، بنابراین شهرت کتاب مسلم نیست ، به فرض شهرت ، شهرت هم کافی نیست ، باید کتاب متواتر باشد ، تواتر کتاب قطعاً منتفی است شهرتش هم ثابت نیست ، و لذا کتاب برای ما معتبر نیست سندی هم که برای ما به این کتاب هست قابل اعتماد نیست ، و نعم ما قال در مورد این کتاب مرحوم صاحب جواهر رض عبارتی دارند ، همین روایت را مرحوم صاحب جواهر به مناسبت بحث از امر به معروف و نهی از منکر یعنی در کتاب امر به معروف و نهی از منکر در بحث جواز اقامه حدود توسط فقها در عصر غیبت ایشان این روایت را آنجا ذکر می کند می فرماید بعضی که مخالف با جواز اقامه حدود توسط فقها در عصر غیبت هستند به این روایت تمسک جسته اند ، همین روایتی که مورد بحث ما است ، که :

و ببعض النصوص الدالة علي أن الحدود للإمام عليه السلام خصوصا المروى عن كتاب الأشعثيات لمحمد بن محمد بن الأشعث « لم نعثر عليه و إنما رواه في المستدرک عن دعائم الإسلام في الباب ٥ من أبواب صلاة الجمعة الحديث ٤. » بإسناده عن الصادق عن أبيه عن آبائه عن علي عليهم السلام « لا يصلح الحكم و لا الحدود و لا الجمعة إلا بإمام » الضعيف سنداً، بل الكتاب المزبور علي ما حكى عن بعض الأفاضل ليس من الأصول المشهورة بل و لا معتبرة، و لم يحكم أحد بصحته من أصحابنا، بل لم تتواتر نسبته إلى مصنفه « که همان اسماعیل باشد »، بل و لم تصح علي وجه تظمن النفس بها، و لذا لم ينقل عنه الحر في الوسائل و لا المجلسی فی البحار مع شدة حرصهما، خصوصاً الثاني « که مجلسی باشد » علي كتب الحديث، و من البعيد عدم عثورهما عليه، و الشيخ و النجاشی و إن ذكراً أن مصنفه « اسماعیل بن موسی » من أصحاب الكتب إلا أنهما لم يذكر الكتاب المزبور بعبارة تشعر بتعيينه، و مع ذلك « افرون بر همه این ها » فإن تتبعه و تتبع كتب الأصول « منظور اصول حدیثی است » يعطيان أنه ليس جارياً علي منوالها فإن أكثره بخلافها، و إنما تطابق روايته في الأكثرية رواية العامة إلى آخره این فرمایش صاحب جواهر است در کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر در کتاب جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ٢١، ص: ٣٩٨، جواهر متداول دار الكتب الاسلاميه

یعنی مضمون روایاتی که در این کتاب آمده در بسیاری از موارد مخالف است با مضمونی است که در روایات صحیح و معتبره ای که در اصول حدیثی آمده این موجب ضعفش می شود ،

پس روایات اشعثیات هم علی رغم این که سند دارند لکن ساقط از اعتبار است چون سند مجهول است این از روایت اول که روایت دعائم بود واما دلالتش ، چیزی که دال باشد که منظور از امام در این روایت امام معصوم است وجود ندارد ، بلکه اگر ما ، آن عبارت دعائم الاسلام با آن ضمیمه ای که در هامش آمده است ، در نظر به گیریم که « او من یقیمه الامام » دارد ، شاید این جا ادعا به شود که این ظهور در امام معصوم دارد ، چون دارد لایصلح الا بالامام او من یقیمه الامام که این عبارت ظهور در امام معصوم ع دارد ، منتهی ما گفتیم که آن عبارت « من یقیمه الامام » معلوم نیست که به چه استنادی بر اصل روایت اضافه شده است ، با توجه به این که عین روایت هم در اشعثیات هم آمده بدون این ذیل و عین روایت را باز در دعائم آمده به نقل مرحوم صاحب مستدرک به عبارت او بامام عدل ، اذا باقام امام عدل پس ما قرینه ای دال بر این که مقصود از امام ، امام معصوم است نداریم ، لکن این کافی نیست ، درست است که کلمه امام این جا ظهور در مطلق الامام دارد ، هرامامی که واجد شرایط امامت باشد ، لکن در خصوص این روایت قرینه ای وجود دارد بر این که این امام باید امام معصوم باشد ، یا کسی که اختیارات امام معصوم را دارد ، چون بر جمعه ، چیزهای دیگری عطف شده ، لایصلح الحکم و لا الحدود و لا الجمعة الا لامام یا بامام عدل ،

از عطف حدود و حکم ، معلوم می شود که مقصود از امام در این جا خصوص امام که یخطب است ، نیست ، بلکه امام به معنی امامی است که له السلطنه و له الحکم و بیده الامر علی هذا پس دلالت می کند بر این که جمعه لا یصح یا لا یصلح البته این را هم عرض به کنم که در روایت اشعثیات نسخه بدل لاتصح هم آمده است ، حالا یا لاتصح یا لاتصلح هر دو به یک معنی در این جا است ، لاتصلح الجمعة الا بامامی که بیده الامر به هر حال همان را اثبات می کند ، چون در زمان حضور که منحصر است در امام معصوم ، امامی که بیده الامر ، در زمان غیبت هم ، اگر قائل شدیم به ولایت فقها ، خوب باز اثبات می شود شرطیت ، امام یا من نصبه در صحت جمعه ولی چون فقیه جانشین امام است ، یجوز له ما یجوز للامام ، و اگر قائل به ولایت فقیه نشویم در عصر غیبت

پس بنابراین لایجوز له ما یجوز للامام ، چون کسی که بیده الامر داشته باشیم ، من بیده الامر ما غائب است ، و نماز جمعه هم یشرط فی صحته وجود من بیده الامر

بنابراین نمی توان در دلالت روایت خدشه کرد، آنچه مانع از نمسک به روایت است سقوط سندی این روایت است ، والا از لحاظ دلالت به نظر ما دلالت روایت تام است ، پس روایت به لحاظ سندی ساقط است قابل استناد نیست

امّا روایت دیگر که روایت دوم روایتی بود از اشعثیات مرحوم آقای خوئی نقل کرده بودند روایت این بود متن اش که

«منها»: ما روی عن الأشعثیات: من أن الجمعة و الحكومة لإمام المسلمین « لم نعثر فیها علی هذا الحدیث نعم ورد فیها: ان علیا (ع) قال:

لا یصلح - یصح - الحکم و لا الحدود، و لا الجمعة إلا بإمام و نحوه مما یدل علی هذا المضمون راجع ص ۴۲. « مقرر محترم در هامش درحاشیه تقریراتشان فرموده اند ما این روایت را در اشعثیات پیدا نکردیم به نظر می رود که این روایت همان روایت قبلی باشد به اشعثیات نسبت داده شده نقل به معنا به اشعثیات نسبت داده شده چون گفتیم روایت قبل در اشعثیات آمده همان روایت قبل با همان متن در اشعثیات آمده که لا یصلح - یصح - الحکم و لا الحدود، و لا الجمعة إلا بإمام ، این روایت نقل به معنا شده ظاهراً به این شکل درآمده که فرموده اند أن الجمعة و الحكومة لإمام المسلمین ، حالا اگر به روایت قبلی برگردد ، که همان حرفی که در روایت قبلی گفتیم این جا هم خواهد آمد که روایت سند ندارد ، و از نظر سندی ساقط از اعتبار است

اگر هم به آن روایت برنگردد ، افزون بر این که در اشعثیات چنین روایتی نیست ، سندی دیگر هم برای این روایت ما سراغ نداریم ، پس روایت بهر حال از اعتبار ساقط است ،

اما روایت سوم ، روایت ابن عصفور ، که اصلاً معلوم نیست ابن عصفور این روایت را از کجا نقل می کند ،

ابن عصفور از متأخرین است ولی معلوم نیست از چه منبعی ایشان این روایت را نقل می کند ، بنابراین این

روایت سند ندارد ، و در هیچ منبعی هم از منابع حدیث ، این روایت پیدا نشده است ، یعنی در هیچ یک از منابع

حدیثی ما، چنین متنی ندیده ایم، بنابراین این روایت ساقط از اعتبار است، افزون بر این که دلالت هم جای بحث دارد، یعنی ظهور شرطیت امام معصوم در صحت جمعه و انعقاد جمعه از این روایت استفاده نمی شود، «منها»: ما رواه الفاضل ابن عصفور عنهم (ع) من ان الجمعة لنا و الجماعة لشييعتنا «الفرحة الإنسانية للشيخ حسين آل عصفور ص ۱۳۹».

این جا استفاده نمی شود پس لایصح اقامه الجماعة بدون اذننا او بدون تعییننا، لنا شاید منظور این باشد که جماعت در اصل اختصاص به ما دارد، مثل آن فرمایش امام سجاد صلوات الله تعالی علیه، در آن دعای بعد از عید اضحی

الصحيفة السجادية ۲۳۸ (۴۸) (وكان من دعائه عليه السلام يوم الأضحى و يوم الجمعة):

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ مَوَاضِعَ أُمَنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزُّوْهَا، وَ أَنْتَ الْمُقَدِّرُ لِذَلِكَ، لَا يُعَالَبُ أَمْرُكَ، وَ لَا يُجَاوَزُ الْمُحْتَمُومُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَتَى شِئْتَ، وَ لِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ غَيْرُ مُتَّهَمٍ عَلَي خَلْقِكَ وَ لَا لِإِرَادَتِكَ حَتَّى عَادَ صِفْوَتُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ مَعْلُومِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَرِّزِينَ، يَرَوْنَ حُكْمَكَ مُبَدَّلًا، وَ كِتَابَكَ مُنْبُذًا، وَ فَرَائِضَكَ مُحَرَّقَةً عَنْ جِهَاتٍ أَشْرَاعِكَ، وَ سُنَنَ نَبِيِّكَ مَتْرُوكَةً

الصحيفة السجادية - ترجمه و شرح فیض الاسلام ۳۶۵ دعای چهل و هشتم از دعاهاي امام عليه السلام است روز اضحی و روز جمعه

[۹ - بار خدایا این مقام و جایگاه (نماز عید و جمعه بجا آوردن، یا مقام امامت و خلافت) برای خلفاء و جانشینان و برگزیدگان تو (ائمه معصومین علیهم السلام) است، و (دشمنان دین مانند خلفای بنی امیه) جاهای امناء و درستکاران تو را در درجه و پایه بلندی که ایشان را بآن اختصاص و برتری داده‌ای ربودند (غصب کرده بظلم و ستم گرفتند، عبد الله بن دینار گفته: حضرت باقر - علیه السلام - فرمود: ای عبد الله در هر عید اضحی و فطر که مخصوص مسلمانان است حزن و اندوه آل محمد تازه میگردد، گفتم چرا چنین است؟ فرمود: برای آنکه می‌بینند حق خودشان «امامت و خلافت» در دست دیگران است) و (برای

امتحان و آزمایش‌بندگان) تویی تقدیر کننده برای آن (غصب خلافت) در حالیکه امر و فرمان تو مغلوب نمیشود (هر طور مقدر کرده‌ای واقع میگردد) و از تدبیر (قضاء و قدر) قطعی تو هر گونه خواسته باشی و هر زمان و روزگار که بخواهی در نیکگذرد، و تویی تقدیر کننده برای آنچه (حکمت اقتضاء میکند و) تو بآن (از دیگران) داناتری، در آفرینش (یا در قضاء و قدر) و اراده و خواسته‌ات متهم نیستی (گمان ظلم و ستم و نادانی بتو برده نمیشود، نا گفته نماند: از جمله و أنت المقدر لذلك معنی جبر توهم نشود، زیرا مقصود از اینکه خدای تعالی آن را تقدیر نموده آنست که صفات و حدود و کیفیات و زمان و مکان و سائر خصوصیات آن را بطوریکه کم و زیاد نمیشود تعیین فرموده، نه آنکه آن را ایجاد نموده تا غصب خلافت بر اثر تقدیر او بوده و غصب کنندگان ناچار گشته نتوانند خلاف آن رفتار نمایند، و شاید گفتار امام علیه السلام و پس از آن: غیر متهم علی خلقك و لا لارادتك اشاره باین نکته باشد، و الله اعلم) تا اینکه (بر اثر غصب خلافت) بر گزیدگان و جانشینان تو شکست خوردند و حقشان از دست رفت، حکم تو را تبدیل گشته، و کتاب تو (قرآن مجید) را دور افتاده، و واجبات را از مقاصد راههای روشن تو تغییر یافته، و روشهای پیغمبرت (مستحبات) را ترك شده میبینند-]

خلاصه این مقام خلفاء و اولیای توسست دیگران این مقام را به سرقت برده اند ، غصب کرده اند ، دعای معروفی است در صحیفه سجاده هم هست ، دعای جالبی است حال این دعا هم جالب است

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ج ۴۷ ۳۶۳ باب ۱۱ أحوال أصحابه و أهل زمانه صلوات الله عليه و ما جري بينه و بينهم ص : ۳۳۴

۷۸ کش، رجال الکشی أبو جعفر أحمد بن إبراهيم القرشي قال أخبرني بعض أصحابنا قال كان المعلّي بن خنيس رحمة الله إذا كان يوم العيد - خرج إلي الصحراء شعناً مغبراً في زي ملهوف - فإذا صعد الخطيب المنبر مدّ يده نحو السماء - ثم قال اللهم هذا مقام خلفائك و أصفياك - و مواضع أمناك الذين خصصتهم - ابتزوها و أنت المقدّر للأشياء - لا يغالب قضاؤك «رجال الکشی ص ۲۴۳»

حضرت سجاد در چه حالی این دعا را خوانده راوی یادم نیست چه کسی است ، می گوید روز عید فطری ، آدمم بیرون نماز عید فطر به خوانم ، همه مردم لباس نو پوشیده و عطر زده و شانه کرده و آماده و رو به صحرا

برای نماز عید ، در مسیر دیدم که امام سجاد علیه السلام تک و تنها ، برخلاف جهت حرکت جمعیت دارد حرکت می کند ، گفتم بروم سراغ علی بن الحسین علیه السلام ببینم او کجا می رود برای نماز، بعد می گوید دیدم آمد کنار قبر رسول اکرم ص و به تنهایی نماز عید را اقامه کرد ، و تنها کسی که ائتمام به آنحضرت کرد من بودم و دیدم در دعای نماز این دعا را خواند که دعای واقعاً بسیار پر مضمون و مضمون بسیار بلندی است ، در ضمن دعا آن حضرت این جملات را فرمود که عرض شد ،

این جملات حاکی از این نیست که لایصلح ، این جنبه نماز را ما باید اقامه کنیم ، بلکه حتی نماز معمولی ، حق در نماز را آنها اقامه می کنند، نمازی نماز است که با حضور امام باشد ، جامعه ای نمازش آن نمازی است که خدا می خواهد ، این جامعه تحت سرپرستی امام معصوم باشد ، الجمعة لنا یعنی الجمعة الحقّة لنا، مثل روایاتی زیادی که در مورد حج به همین مضمون داریم ، که حجی که می بینید همان حجی است که در جاهلیت حج را همین طور اقامه می کردند ، از امام باقر علیه السلام می فرماید طبق روایت ، امام باقر علیه السلام در موسم حج خطاب به یکی از اصحابش فرمود ببین این ها چقدر دور خانه خدا می گردند طواف می کنند حج انجام می دهند ، عین همین کار را در جاهلیت انجام می دادند ، این همان حج جاهلی است ، حجی که این ها به آن امر شدند این است که بیایند نزد ما تا از ما بیاموزند دین خدا را ، و به آنها بیاموزیم دین خدا را خوب این روایت با این مضمون معنایش این نیست که شرط صحت حج این است که پیش امام تعلّم کنند ، بلکه یعنی حقّ اقامه حج این است ،